

جهان نون

شماره شانزدهم / مهر 1390

Email: jahanenovin1@gmail.com

<http://jahanenovin.blogspot.com>

- 2 سرمقاله: فروریزی دژ تسخیرناپذیر سرمایه‌داری
- 3 روزشمار اعتصاب کارگران پتروشیمی ماهشهر
- 5 گزارشی از بازداشت و دادگاه فعالان کارگری و دانشجویی تبریز
- 7 آن سوی خیرها
- 9 گزارشی از زنان شاغل در یک کارخانه تولیدی مواد غذایی: نابرابری میان زنان و مردان، افسانه یا واقعیت؟
- 10 شعر: آی گرسنگی! تو چقدر پر زوری
- 11 عروس آذربایجان، در حال مرگ قطعی است
- 12 پیرامون باقی ماندن مجاهدین در لیست گروه‌های تروریستی دولت امریکا
- 13 درباره فیلم اینجا بدون من
- 15 تورسین بوند وبلن
- 16 گزارشی کوتاه از خشونت علیه زنان در کارگاه‌های پوشاک
- 17 شعر: اعتصابم مشکن
- 18 گزارش تصویری از اشغال وال استریت



فروری دژ تسخیرناپذیر سرمایه‌داری

کشور اسرائیل نماد قدرت، عظمت و ثبات سرمایه‌داری در 60 سال گذشته بوده است. این کشور با حمایت‌های بی‌دریغ قدرت‌های پیروز جنگ جهانی دوم، به خصوص اردوگاه ناتو، شکل گرفت. اسرائیل که طی قرارداد بالفور، با واگذاری فلسطین به یهودیان بازمانده از جنگ تشکیل شد و به طور کلی به وسیله تسلیحات و تدارکات اروپا و آمریکا شکل گرفت، نمادی از وحدت کلی جهان سرمایه‌داری بود. این کشور آن چنان مورد حمایت نظام سرمایه‌داری جهانی بود که با وجود کوچکی سرزمین و تعداد کم جمعیت (در جنگ 1948 حدود یک میلیون جمعیت داشت و در 1967 دو میلیون) توانست بر ارتش‌های اعراب با بیش از یک صد میلیون نفر جمعیت (در آن زمان) به راحتی پیروز شود و برای مدت 60 سال، به دژ تسخیرناپذیر سرمایه‌داری در منطقه تبدیل شود و با قدرت نظامی خود، کل منطقه را در وحشت قرار دهد. این کشور با کاربرد و امتحان پیشرفته‌ترین سلاح‌ها در 60 سال گذشته و در اختیار داشتن آن سلاح‌ها، همواره نشان داده است که متخصص‌ترین افراد را در کل نظام سرمایه‌داری در زمینه جنگ و کشتار به استخدام در می‌آورد. زبده‌ترین نیروهای آدم‌کش و به اصطلاح نوابغ جنگی آموزش دیده در ویتنام و الجزایر و سایر مستعمرات، بازجو و شکنجه‌گرهای دوره دیده و با تجربه، به استخدام این کشور در آمدند و پیشرفته‌ترین سلاح‌های جهان سرمایه‌داری و ناتو، در این کشور به کار گرفته شدند. موشک‌های پاترویت و موشک‌های ضد موشک برای اولین بار در جنگ 1991 خلیج فارس، توسط این کشور و آمریکا، همزمان به کار گرفته شد. پیشرفته‌ترین هواپیماهای جنگی، ابتدا

در این کشور و بر ضد همسایگان آن به کار برده می‌شود مانند هواپیماهای F16 و F18 و... انحصارت سرمایه‌داری و شرکت‌های بزرگ نفتی و صنعتی، پیشرفته‌ترین بخش‌های صنایع و دست‌آوردهای خود را در اختیار این کشور قرار داده‌اند. این کشور، بارها به عنوان نمونه‌ی دموکراسی و پیشرفت، مورد تجلیل متخصصان جامعه‌شناس سرمایه‌داری قرار گرفته است. احزاب در این کشور "آزاد" اند و به اصطلاح پارلمان چند حزبی برقرار است. به نظر می‌رسد که اسرائیل، به لحاظ داخلی، از ثباتی آهنین برخوردار است.

بیکاری در این کشور که سال‌ها پنهان شده بود، رقم بالایی دارد. علاوه بر آن، گرانی و فاصله طبقاتی و وجود اقشار تهی‌دست و محروم از امتیازات، بسیار زیاد است. هرچند این کشور، به خاطر آنکه که در 60 سال گذشته دائم در جنگ و ستیز با همسایگان خود بود و بیکاری آشکاری نداشت و به برکت کمک‌های بی‌دریغ جهان سرمایه‌داری، توانسته بود مشکلات اقتصادی خود را پنهان کند، اما این پنهان کردن‌ها، نتوانست برای مدت زیادی دوام آورد و خورشید را همواره پشت ابر نگه دارد.

اما به یکباره در تظاهرات اخیر این کشور، مشخص شد که بخش عظیمی از مردم اسرائیل خواهان تغییرات اساسی در این کشور بحران زده هستند. (تظاهرات میلیونی علیه نتانیاو، همشهری 13 شهریور 90) بیکاری در این کشور که سال‌ها پنهان شده بود، رقم بالایی دارد. علاوه بر آن، گرانی و فاصله طبقاتی و وجود اقشار تهی‌دست و محروم از امتیازات، بسیار زیاد است. هرچند این

کشور، به خاطر آنکه که در 60 سال گذشته دائم در جنگ و ستیز با همسایگان خود بود و بیکاری آشکاری نداشت و به برکت کمک‌های بی‌دریغ جهان سرمایه‌داری، توانسته بود مشکلات اقتصادی خود را پنهان کند، اما این پنهان کردن‌ها، نتوانست برای مدت زیادی دوام آورد و خورشید را همواره پشت ابر نگه دارد.

جالب است که نیروهای مخالف و آنان که سازماندهی این تظاهرات را برعهده دارند، احزاب سستی کارگر و یا چپ نیستند، بلکه نیروهای جدید و جوانی هستند که خواهان صلح با اعراب (صلح اکنون!) و زندگی مساوی در کنار فلسطینیان هستند. اتحادیه‌های کارگری مستقل و مردم آزادی‌خواه هم، از مشارکت کنندگان در این تظاهرات هستند که اغلب در دهه‌های اخیر، پس از فروپای شوروی سابق، به این کشور کوچ کرده‌اند. در حقیقت نیروهای جدید برابری‌خواه و آزادی‌طلب هستند که علیه نظام نابرابر سودطلب اسرائیل ایستاده‌اند و نوید دنیای نو را در این سوی جهان می‌دهند؛ چرا که اسرائیل، این دژ تسخیرناپذیر سرمایه‌داری در 60 سال اخیر و پس از جنگ جهانی دوم، همواره مدافع دیکتاتورهای منطقه و نیروهای ارتجاعی اعراب و غیر اعراب در خاورمیانه بوده‌است و چماق سرکوب کلیه‌ی نیروهای آزادی‌خواه منطقه در 60 سال گذشته به حساب می‌آمده است. هر جا که نیروهای ارتجاعی دچار مشکل شده‌اند، این اسرائیل بوده است که قبل از همه، به کمک و همراهی با نیروهای ارتجاعی اقدام کرده است. چه کسی است که نداند اسرائیل، پدر بنیادگرایی منطقه است و اساس بنیادگرایی یهودی و پایه گذار بنیادگرایی‌های دیگر منطقه بوده است.

تزلزل اسرائیل، نوید تزلزل بنیان غیراستوار سرمایه‌داری را می‌دهد. برهمه‌ی آزادی خواهان جهان است که از مبارزات مردم اسرائیل در برابر دولت و حکومت تا دندان مسلح و بنیادگرای اسرائیل، حمایت کنند.

روز شمار اعتصاب کارگران پتروشیمی ماهشهر

کارگران مجتمع پتروشیمی بندر امام ماهشهر، در پایان مهلت توافق شده برای حذف شرکت های پیمانکاری در این مجتمع و خلف وعده کارفرما در این مورد، از یکشنبه سوم مهر ماه 1390 دست به اعتصاب گسترده ای زدند و در مقابل دفتر مرکزی این پتروشیمی، تجمع کردند.

در اواخر فروردین ماه سال جاری و پس از شش ماه کشمکش میان کارگران و کارفرما و وعده های مدیریت پتروشیمی مبنی بر تحقق خواست کارگران، قرار بود روز چهارشنبه سی شهریور ماه، جلسه ای میان نماینده های کارگران و کارفرما برای تحقق خواست کارگران در موعد توافق شده یعنی پایان شهریور ماه، برگزار شود، اما نمایندگان مدیریت اعلام کردند پانزده روز بعد، جهت مذاکره آماده اند.

نماینده های کارگران که از این وقت کشی و تمدید مهلت های مکرر برای تحقق خواست کارگران، به خشم آمده بودند، با خواست کارگران، از رفتن به جلسه مذاکره خودداری کردند.

به این ترتیب، نماینده های مدیریت، از ساعت 10 صبح تا 4 بعد از ظهر و با امید برای به تمکین واداشتن کارگران، در محل ماندند، اما در نهایت، بدون حصول نتیجه و با اولتیماتومی که کارگران به آنان دادند، آنجا را ترک کردند.

کارگران در این اولتیماتوم اعلام کردند که چنانچه پس از پایان 3 روز تعطیلات و تا صبح روز یکشنبه سوم مهر ماه، خواست آنان محقق نشود، همراه با کارگران سایر پتروشیمی های منطقه ویژه اقتصادی ماهشهر، دست از کار خواهند کشید.

روز اول اعتصاب / یکشنبه سوم مهر:

راس ساعت 8 صبح و همراه با حضور کارگران روزکار و طبق روال اعتصاب های گذشته، کارگران شیفت شبکار از شب قبل در مجتمع مانده و با همراهی نفرات شیفت صبحکار و روزکار، پس از ثبت کارت ساعت خود، از مقابل اتاق ساعت به طرف ساختمان مرکزی مجتمع پتروشیمی بندر امام، حرکت کرده و در میدان روبروی این ساختمان، با تجمع بی سابقه شش هزار نفره اعتصاب را آغاز کردند.

کلیه واحدهای مجتمع پتروشیمی بندر امام، خالی از کارگران بود و تمامی کارهای تعمیراتی و سرویس های جانبی نیز به طور کامل تعطیل بود. اعتصاب متحدانه کارگران این مجتمع، در حالی

علاوه بر کارگران مجتمع پتروشیمی بندر امام، کارگران سایر مجتمع های پتروشیمی منطقه ویژه اقتصادی ماهشهر از جمله: اروند، امیرکبیر و تندگویان نیز از ساعات اولیه صبح سوم مهر ماه، اعتصاب خود را شروع کردند

آغاز شد که قرار بود از دهم مهر ماه، واحد PVC این مجتمع از سرویس خارج و تعمیرات اساسی آن شروع گردد که با شروع اعتصاب، این امر بلا تکلیف مانده است. کارگران این مجتمع اعلام کرده اند اعتصاب تا Shut down کامل و از سرویس خارج شدن کامل دیگر واحدهای مجتمع، ادامه خواهد داشت.

بنا بر اظهار کارگران مجتمع پتروشیمی بندر امام، در طول اعتصاب و تجمع و راهپیمایی سوم مهر، ماموران حراست کارخانه کاملا خود را از کارگران کنار کشیده بودند و هنگامی که کارگران اقدام به دادن شعار و راهپیمایی می کردند، هیچ گونه مداخله ای نکردند.

علاوه بر کارگران مجتمع پتروشیمی بندر امام، کارگران سایر مجتمع های پتروشیمی منطقه ویژه اقتصادی ماهشهر از جمله اروند، امیرکبیر و

تندگویان نیز از ساعات اولیه صبح سوم مهر ماه، اعتصاب خود را شروع کردند.

روز سوم اعتصاب / سه شنبه پنجم مهر:

اعتصاب کارگران مجتمع پتروشیمی بندر امام و دیگر پتروشیمی های منطقه ویژه اقتصادی ماهشهر، وارد سومین روز خود شد. چهارم مهر نیز، کارگران پتروشیمی بندر امام (مرکز اصلی اعتصاب) در میدان مقابل دفتر این شرکت دست به تجمع و راهپیمایی زده بودند.

کارگران در این تجمع و راهپیمایی شعار می دادند:

تا نتیجه نگیریم / ما از اینجا نمی ریم

ظریف کار ظریف کار وعده وعید کافیه

مزایا مزایا حق مسلم ماست

نترسید ترسید ما همه با هم هستیم

خوردن حق کارگر / خیانت است به کشور

تبعیض برای کارگر / تا کی ادامه دارد

پیمانکار! پیمانکار! حیا کن / مجتمع رو رها کن.

در سومین روز اعتصاب، هیچ یک از مسئولین پتروشیمی، در میان کارگران حاضر نشدند. کارگران نیز هیچ یک از مسئولین پتروشیمی و قول و قرار و وعده های آنان را قبول ندارند و خواهان مذاکره با مسئولین رده بالای وزارت نفت هستند.

با شروع اعتصاب کارگران پیمانکاری، مدیریت پتروشیمی از همان ابتدا کارهای آنان را بر دوش پرسنل رسمی انداخت، این پرسنل نیز از آنجا که انجام این کارها را جزو وظایف خود نمی دانند، با مسئولین خود درگیر شدند تا جایی که در یکی از چهار واحد بسته بندی، کارگران رسمی، کار کارگران پیمانکاری را انجام ندادند، به همین دلیل، کارمندان رسمی در پشت دستگاه ها قرار گرفته و اقدام به بسته بندی کردند و باعث خرابی در بسته بندی ها و خراب شدن محصول برخی دستگاه ها شدند که این امر، منجر به درگیری شدید یکی از کارمندان، با مسئول خود شد.

در سومین روز اعتصاب، خط B واحد PVC از مدار سرویس خارج شد و خط A نیز در مرز

خارج شدن از مدار تولید قرار گرفت. مدیریت پتروشیمی، تعدادی کارگر داریست بند را از بیرون وارد کارخانه کرد تا به جای کارگران پیمانکاری اعتصابی مشغول کار شوند، اما این کارگران، به محض اطلاع از اعتصاب کارگران پیمانکاری، لباس های کار خود را در آورده و با پوشیدن لباس های شخصی شان، حاضر به ادامه کار نشدند.

روز چهارم / چهارشنبه ششم مهر:

شش هزار و پانصد کارگر پیمانکاری مجتمع پتروشیمی بندر امام، چهارمین روز اعتصاب خود را پشت سر گذاشتند.

همچون روزهای گذشته، از ساعات اولیه صبح، کارگران اعتصابی در میدان مشرف به دفتر مرکزی مجتمع پتروشیمی بندر امام، دست به تجمع زده و ساعتی نیز راهپیمایی کردند که تا ساعت چهار عصر ادامه داشت. علاوه بر شعارهای روزهای گذشته، شعارهای دیگری نیز همچون:

فرماندار فرماندار/ خجالت خجالت

وعده های تو خالی دیگر اثر ندارد

ظریفکار خجالت خجالت

وعده ما شبیه/ همین جا همین جا

سر دادند. شعار "فرماندار فرماندار/ خجالت خجالت" به این دلیل داده شد که در پایان اعتصاب فروردین ماه، کارگران پیمانکاری مجتمع پتروشیمی بندر امام، فرماندار ماهشهر آقای منوچهر حیاتی (که در کنار وی، آقای ظریفکار، مدیرعامل پتروشیمی بندر امام نیز ایستاده بود)، در تجمع کارگران، به کارگران تجمع کننده اعلام کرد:

"پس از این توافقی که ما بین مدیرعامل، مسئولین پتروشیمی بندرامام، من، نماینده ماهشهر در مجلس و شورای تامین شهر ماهشهر با نمایندگان کارگران صورت گرفت، شخصا اجرای این توافق را تضمین می کنم و به همه شما کارگران قول می دهم اگر تا مورخه اول مرداد 1390 مصوبات دولت اجرا نشود، خودم شخصا با شما کارگران به اعتراض می نشینم و آنقدر مرد هستم که پای

حرفم بایستم..."

اما بنا بر اظهار کارگران، تا کنون نه از فرماندار ماهشهر (منوچهر حیاتی)، نه نماینده ماهشهر در مجلس (خلیل حیات مقدم) و نه شورای تامین ماهشهر، در طول مدت پس از توافقات فروردین ماه و نه حتی این چهار روز اعتصاب کارگران، خبری شده است و نه انگار که این آقایان، اصلا به میان کارگران آمده و حرفی زده اند.

علی رغم تلاش مدیریت مجتمع پتروشیمی بندر امام، برای جلوگیری از قطع تولید در این مجتمع و به کارگیری اجباری پرسنل رسمی، پس از گذشت چهار روز از اعتصاب 6500 کارگر

ساعت دو و نیم بعد از ظهر، ماموران حراست، سه تن از کارگران ... را به دفتر حراست احضار کردند. به محض این اقدام از سوی ماموران حراست، کارگران اقدام به تجمع در مقابل درب اصلی حراست کرده و با شعار:

حراست، حراست، بچه ها آزاد باید گردند

به دفاع از همکاران خود پرداختند و اعلام نمودند تا آزادی نماینده های شان، از آنجا نخواهند رفت

پیمانکاری، تولید در این پتروشیمی رو به کاهش گذاشت و تمامی تعمیرات اساسی که قرار بود انجام شود، همچنان بر زمین ماند، تریلی ها به سختی بارگیری می شدند و به ویژه واحدهای تعمیرات، نگهداری، ابزار دقیق و برق ... که انجام کار در آنها، تماما بر عهده کارگران شرکت های پیمانکاری بوده است، با مشکلات بسیاری مواجه شدند.

6500 کارگر اعتصابی مجتمع پتروشیمی بندر امام اعلام کردند چنانچه به خواست های شان رسیدگی نشود، تا خاموشی کامل دستگاه های تولید، به اعتصاب خود ادامه خواهند داد. همچنین آنان اعلام کردند از روز شنبه 9 مهر

ماه، همچون روزهای گذشته، تجمع و راهپیمایی خود را در میدان مشرف به دفتر مرکزی شرکت ادامه خواهند داد.

روز هفتم / شنبه نهم مهر:

کارگران پتروشیمی بندر امام در هفتمین روز اعتصاب خود، مطابق معمول روزهای گذشته، در میدان مشرف به دفتر مرکزی این پتروشیمی، دست به تجمع اعتراضی زدند و در ساعات مختلف، در این میدان، اقدام به راهپیمایی و دادن شعارهای اعتراضی نمودند.

کارگران، علاوه بر شعارهای روزهای قبل، از قبیل: قرارداد مستقیم حق مسلم ماست/ مزایا، مزایا، حق مسلم ماست و...، شعار می دادند:

تهدید مسئولین/ دیگر اثر ندارد

تا نتیجه نگیریم/ این کار ادامه دارد

ساعت دو و نیم بعد از ظهر، ماموران حراست، سه تن از کارگران، آقایان:

1- منصور عباسی، کارگر شرکت پیمانکاری خوارزمی و یکی از نماینده های کارگران

2- محمد باقر باقری، کارگر شرکت پیمانکاری صنایع فارس و یکی دیگر از نماینده های کارگران

3- جاسم بدرانی، یکی از کارگران شرکت پیمانکاری خوارزمی

را به دفتر حراست احضار کردند. به محض این اقدام از سوی ماموران حراست، کارگران اقدام به تجمع در مقابل درب اصلی حراست کرده و با شعار:

حراست، حراست، بچه ها/ آزاد باید گردند

به دفاع از همکاران خود پرداختند و اعلام نمودند تا آزادی نماینده های شان، از آنجا نخواهند رفت، اما ساعت سه و نیم بعد از ظهر، متوجه شدند که کارگران احضار شده به حراست، به اداره اطلاعات برده شده اند.

از سوی دیگر، ظریف کار، مدیرعامل پتروشیمی، در این مجتمع حاضر شد و ضمن برگزاری جلسه ای با مدیران پیمانکاری های بزرگ، اعلام نمود:

"اگر کارگران، فردا کارت ساعت زدند، باید بر سر کارهای خود حاضر شوند. در غیر این صورت، از

کارت زدن کارگران جلوگیری به عمل بیاید."

همچنین مدیریت پتروشیمی تصمیم گرفت از روز بعد، از حاضر شدن سرویس های رفت و آمد کارگران بر سر کار، جلوگیری نماید تا بدین ترتیب، کارگران قادر به رسیدن به محل کار خود نشوند. در فرمانداری ماهشهر نیز، برای چگونگی برخورد با اعتصاب کارگران پتروشیمی بندر امام، کمیته بحران تشکیل شد.

کارگران مجتمع پتروشیمی بندر امام اعلام کردند از روز بعد، برای آزادی نماینده های شان، اعتراض خود را تشدید خواهند کرد و با قاطعیت تمام، تا رسیدن به خواست بر حق خود مبنی بر عقد قرارداد مستقیم با کارفرما و حذف شرکت های پیمانکاری، به اعتصاب و اعتراض خود ادامه خواهند داد و در مقابل هیچ گونه تهدید و فشاری، تسلیم نخواهند شد.

روز هشتم / یکشنبه ده مهر:

علی رغم بازداشت سه نفر از کارگران پتروشیمی امام در روز گذشته و اعمال فشار بیشتر بر کارگران، از طریق تلاش برای جلوگیری از زدن کارت های ساعت و محدود کردن سرویس های رفت و آمد، کارگران این مجتمع، قاطعانه و متحدانه، به اعتصاب و تجمع خود در میدان مشرف به دفتر مرکزی پتروشیمی، ادامه دادند و هشتمین روز اعتصاب خود را پشت سر گذاشتند. کارگران، بارها در میدان مشرف به دفتر مرکزی دست به راهپیمایی زدند. در این راهپیمایی ها، کارگران شعار می دادند:

نه حيله، نه تهديد/ ديگر اثر ندارد

ظريف كار، ظريف كار/ نتيجه نتيجه

تهديد سرپرستان/ ديگر اثر ندارد

حياتي، حياتي/ براي ما چه كودي (اشاره به وعده

های وی)

ظريف كار، ظريف كار/ اي حامی پيمانكار به دنبال بازداشت سه تن از کارگران و خواست بقیه کارگران برای آزادی آنها، آخر وقت شب گذشته، هر سه نفر این کارگران آزاد شدند. به این کارگران اعلام شده بود اول صبح روز بعد، باید بار دیگر به اداره اطلاعات مراجعه کنند، اما مسئولان اداره اطلاعات، طی تماسی با سه کارگر آزاد شده، به آنان اعلام کردند در فرصت دیگری، آنان را برای مراجعه به اداره اطلاعات، خبر خواهند کرد.

اعتصاب کارگران پتروشیمی ماهشهر، ادامه دارد...

خبرهای این گزارش، از سایت اتحادیه آزاد کارگران ایران، تهیه شده است.

گزارشی از

بازداشت و دادگاه

فعالان کارگری و دانشجویی

تبریز

از هفدهم خرداد 1390 ماموران امنیتی، بازداشت فعالان کارگری و دانشجویی چپ در شهر تبریز را آغاز کردند و طی چند روز پس از آن، شاهرخ زمانی، محمد جراحی، نیما پور یعقوب، ساسان واهی و ش و سید بیوک سیدلر را روانه بازداشتگاه اداره اطلاعات تبریز کردند.

خانواده بازداشتی ها، پس از چند روز بی خبری و نگرانی، طی تماس های تلفنی مطلع شدند که این فعالان، در بازداشت نیروهای امنیتی، به سر می برند. نگهداری این فعالان در سلول های انفرادی اداره اطلاعات، بیش از یک ماه ادامه پیدا کرد. طی این یک ماه، بازجویی از این فعالان، به طور متناوب ادامه داشت.

شاهرخ زمانی، از اعضای هیات بازگشائی سندیکای کارگران نقاش، بعد از گذشت یک هفته از بازداشت، برای اعتراض به بازداشت غیر قانونی

خود و دیگر فعالان کارگری و دانشجویی تبریز و اعتراض به حبس در سلول انفرادی، دست به اعتصاب غذا زد. پس از گذشت بیش از یک ماه، وی پس از انتقال خود و بقیه بازداشتی ها به بند عمومی زندان تبریز، با درخواست دیگر زندانیان، به اعتصاب غذای خود پایان داد. مادر شاهرخ زمانی، که پس از انتقال پسرش به بند عمومی، موفق به ملاقات با او شده بود، طی مصاحبه ای گفت که شاهرخ را به سختی شناخته است، چرا که در نتیجه اعتصاب غذا، پسرش حدود بیست کیلو، وزن کم کرده است.

جلسه دادگاه / پنج شنبه 27 مرداد:

دادگاه پنج فعال کارگری و دانشجویی تبریز، روز پنج شنبه 27 مرداد 1390 در شعبه یک دادگاه انقلاب تبریز برگزار شد. پنج بازداشتی را، مستقیماً از زندان به دادگاه بردند.

در این دادگاه که در ساعت یازده تشکیل و در ساعت دوازده و نیم به اتمام رسید، کلیه متهمان و وکلای مدافع آقایان شاهرخ زمانی و نیما پور یعقوب، دفاعیات خود را ارائه دادند. لازم به ذکر است که آقایان ساسان واهی و ش، محمد

جراحی و سید بیوک سیدلر، وکیل نداشتند. در این دادگاه، برای آزادی آقای سید بیوک سیدلر، قرار وثیقه ی سی میلیون تومانی صادر شد. اعضای خانواده آقای سیدلر، برای ارائه سند وثیقه، اقدام کردند، اما به علت تشریفات اداری، آزادی آقای سیدلر به شنبه بعد، موکول شد. به وکلا گفته شد که طی هفت تا ده روز آینده، حکم دادگاه اولیه، صادر خواهد شد.

تناقضات کیفرخواست آن چنان آشکار بود که حتا در لایحه ی دفاعیه ی وکلا، صرفاً کلیه اتهامات رد شده بود، اشاره دیگری به اتهامات نشده بود و بیشتر، روی اصل آزادی بیان تاکید شده بود.

دادستان با ردیف کردن نام گروه های مختلف و آوردن عباراتی مانند قیام مسلحانه، در حقیقت ناآگاهی خود را از فعالیت های اجتماعی، کارگری و دانشجویی، به نمایش گذاشته بود. این کیفرخواست، بسیار ناشیانه تر و عقب مانده تر از کیفرخواست های دادگاه های نظامی شاه بود که در آن، هرگونه مخالفتی را به القاب و انساب نامربوط متصل می کردند. در این دادگاه، به رسم همه ی دادگاه های انقلاب، از اعتقادات و افکار متهمان سوال شد، که یک رویه خلاف قوانین

موجود و مصداق بارز تفتیش عقاید است. برخورد خشن ماموران با فرزندان سید بیوک سیدلر، که خواهان احوالپرسی و صحبت با پدرشان بودند، صحنه ی بسیار زشت و نفرت انگیزی را به وجود آورد. متأسفانه برخوردهایی از این دست، هر روزه در زندان ها و بازداشت گاه ها مشاهده می شود.

بسیاری از معیارهای حقوقی و قانونی، در این دادگاه وجود نداشت. زندانیان که به مدت بیش از هفتاد روز (که یک ماه آن در سلول های انفرادی سپری شد) در بازداشت به سر برده بودند، تا ارجاع پرونده به دادگاه در هفته ی پیش از برگزاری جلسه محاکمه، هیچ کدام از محتویات پرونده اطلاع نداشتند. در حالی که علنی یا غیرعلنی بودن دادگاه اعلام نشده بود و طبق قانون، می بایست دادگاه علنی باشد، اما به هیچ کس اجازه ی ورود به دادگاه را ندادند. ماموران، زندانیان را با دستبند به دادگاه برده و در کنار آنان نشسته بودند.

دادگاه که به روشنی، یک دادگاه متهمان سیاسی بود و حتا اتهامات وارده هم، سیاسی بودن دادگاه را تایید می کرد، کوچکترین نشانه ای از یک دادگاه حقوقی را نداشت. نه هیات منصفه ای وجود داشت و نه هیچ یک از متهمان، اجازه یافته بودند که پرونده ی خود را، قبل از دادگاه مطالعه کنند. سه تن از متهمان، امکان اختیار کردن وکیل را پیدا نکرده بودند. این موارد هم، از روال های غیر قانونی و مغایر با تمام استانداردهای حقوقی است که سال هاست اتفاق می افتند.

تنها به وکلای دو تن از متهمان، و آن هم چند روز قبل از دادگاه، اجازه ی مطالعه ی پرونده داده شده بود. از این نظر هم، دادگاه های انقلاب امروز، بسیار عقب مانده تر از دادگاه های نظامی شاه هستند. در دادگاه های نظامی شاه، به متهم اجازه ی پرونده خوانی، هم قبل از جلسه دادگاه و هم قبل ارائه آخرین دفاع، داده می شد.

علی رغم همه فشارها و نگهداری متهمان در شرایط سخت زندان، روحیه بالای متهمان، نشان می داد که آنان از فعالیت های خود، که حق

قانونی آنان بوده، دفاع کرده اند. آنان از آزادی های سیاسی و اجتماعی و حق تشکل کارگران و دانشجویان و سایر اقشار، دفاع کرده بودند که این گونه فعالیت ها، حق طبیعی همه افراد است.

حضور گسترده اعضای خانواده و دوستان و هم کلاسی های متهمان جلوی درب دادگاه، از ساعات اولیه صبح تا اتمام دادگاه و بازگرداندن آنها به زندان، چشمگیر بود.

خانواده متهمان، طی هفتاد روزی که از بازداشت ها می گذشت، فشارهای گوناگونی تحمل کرده اند. مراجعه روزانه به دادگاه و زندان و دوندگی



بین ادارات مختلف و نگرفتن جواب، قطع درآمد خانواده و مشکلات مالی، مدت ها بی خبری از وضعیت بازداشتی ها، استفاده ماموران از عکس های خصوصی خانوادگی که از کامپیوتر داخل خانه آنها برداشته بودند و شنیدن تهدید های مختلف، تنها بخشی از این فشارها بود.

حضور کودک و پیر و جوان اعضای خانواده ها و دوستان و همکلاسی های بازداشتی ها در جلوی درب دادگاه، نشان دهنده بی نتیجه بودن این فشارها و عزم جدی آنها برای دفاع و حمایت از بازداشت شدگان بود.

آزادی واهی و سیدلر / شنبه 29 مرداد:

ساسان واهی و ش، از فعالان دانشجویی چپ دانشگاه آزاد تبریز و سید بیوک سیدلر، از فعالان کارگری تبریز، از زندان آزاد شدند. دادگاه برای آزادی این هرکدام از این دو تن، وثیقه سی میلیون تومانی تعیین کرده بود که خانواده بازداشتی ها، شنبه 29 مرداد موفق به طی مراحل اداری وثیقه

گذاری شدند. خانواده و دوستان واهی و ش و سیدلر، استقبال گرمی از این دو، به عمل آوردند.

آزادی پور یعقوب / پنج شنبه 17 شهریور: نیما پور یعقوب، فعال چپ دانشجویی دانشگاه آزاد تبریز، پس از گذراندن یک ماه در سلول انفرادی اداره اطلاعات و دو ماه در بند عمومی زندان تبریز، با تودیع وثیقه یکصد میلیون تومانی، در میان استقبال خانواده و دوستانش، از زندان آزاد شد.

انتشار حکم دادگاه / دوشنبه 21 شهریور:

دادگاه انقلاب تبریز، حکم بیست و دو سال و شش ماه حبس تعزیری، برای چهار فعال کارگری و دانشجویی تبریز صادر کرد. حملبر، رییس شعبه اول دادگاه انقلاب اسلامی تبریز، احکام زیر را در دادنامه ای به تاریخ 6 شهریور 1390 صادر کرد:

- 1- شاهرخ زمانی: ده سال حبس تعزیری به اتهام تشکیل گروه مخالف نظام و یک سال حبس تعزیری به اتهام فعالیت تبلیغی علیه نظام
- 2- محمد جراحی: پنج سال حبس تعزیری
- 3- نیما پور یعقوب: پنج سال حبس تعزیری به اتهام تشکیل گروه مخالف نظام و یک سال حبس تعزیری به اتهام فعالیت تبلیغی علیه نظام
- 4- ساسان واهی و ش: نود و یک روز حبس تعزیری به اتهام عضویت در گروه مخالف نظام و نود و یک روز حبس تعزیری به اتهام فعالیت تبلیغی علیه نظام
- 5- سید بیوک سیدلر: رئیس دادگاه شعبه یک انقلاب، سید بیوک سیدلر را از کلیه اتهامات وارده تبرئه کرد.

البته هنوز این رای، به همه متهمان پرونده ابلاغ نشده است. این رای، ظرف بیست روز پس از تاریخ ابلاغ، قابل تجدید نظر خواهی است. شاهرخ زمانی و محمد جراحی، همچنان در زندان تبریز در بازداشت موقت به سر می برند.

خبرهای این گزارش، از وبلاگ کانون مدافعان حقوق کارگر، تهیه شده است.

آن سوی خبرها

☺ آمار زندانیان نسبت به دهه‌های گذشته رشدی 17 برابری داشته است. (آرمان 11 مرداد 1390)

☺ حکمتی دارد این آمار بالای زندانیان در کشور که هر کسی را بر ظرایف آن آگاهی نباشد، همین قدر دانسته شود "این اقدام نشان دهنده ی دغدغه ی جدی مسئولان، برای ایجاد آرامش و نشاط در جامعه است" کفایت می‌کند.

☺ نمایندگان انجمن صنفی کارگران شرکت کشت و صنعت کارون، شوشتر و هفت تپه، در مقابل مجلس تجمع کردند و خواستار وصل بیمه‌ی خود و نیز بازگشت همکاران اخراجی خود شدند. همچنین بیش از صد نفر که به نمایندگی از 20 هزار نفر از کارکنان شرکتی آموزش و پرورش در این تجمع بودند، خواستار جذب و استخدام در آموزش و پرورش شدند. (12 مرداد 1390، روزنامه آرمان)

☺ چون مسئولان خواستار دیدار با بدنه ی کارگری هستند تا صحت و سقم ادعای نمایندگان کارگری را محک بزنند، به اعتراضاتی که نمایندگان کارگری می‌کنند، رسیدگی نمی‌شود.

☺ مجلس وارد ماجرای "آب بازی مختلط" شد. رییس مجمع نمایندگان روحانی مجلس گفت: ما پیگیر این هستیم تا مشخص کنیم که بانی و متصدی این کار، چه افراد و یا چه سازمان و نهادی بوده تا با آنها برخورد کنیم. محمد تقی رهبر ادامه داد که: باید مشخص شود که این عمل با چه اهداف و از سوی چه کسانی، سازماندهی شده است. (12 مرداد 1390، روزنامه آرمان)

☺ احسنت و احسنت و باز هم احسنت بر این وظیفه شناسی. چرا که اگر عوامل آب بازی مختلط در پارک‌های تهران شناسایی و منهدم شوند، تورم و بیکاری حل می‌شود، بحران‌های اجتماعی مثل تجاوزهای گروهی و قتل‌های ناموسی و زنجیره‌ای، اعتیاد و تن فروشی،

تصادفات جاده‌ای، رشوه و فساد اداری و مهم‌تر از همه بازگرداندن بدهی معوقه کارفرمایان به کارگران و همین طور بدهی سرمایه‌داران قدرت مدار به نظام بانکی، یک جا حل می‌شود.

☺ اروپا، امریکا و آسیا در وحشت بحران اقتصادی: در فرانکفورت، لندن و پاریس، شاخص‌ها در یک روز به طور متوسط سه درصد کاهش داشت و در نیویورک کاهش داو جونز به بیش از 4 درصد رسید. (15 مرداد 1390، روزنامه شرق)

☺ باور نکنید! این شایعه‌ی دشمنان لیبرالیسم، مخصوصا کار کمونیست‌ها و آزادی ستیزان است، وگرنه سرمایه‌داری را چه به بحران! اتفاقاتی هم که در انگلستان، یونان، ایتالیا، پرتغال، اسپانیا، فرانسه، ایرلند، اسراییل و... افتاده، کار گروه اندکی از غارت‌گران و امنیت ستیزان تحریک‌شده ی تروریسم بین‌المللی است که می‌خواهند سرمایه‌داری را بحرانی نشان دهند... بعله!

☺ سید حسن خمینی: بیکاری گسترده و فقر عمیقی در جامعه وجود دارد و وضع معیشتی سختی حاکم است. (15 مرداد 1390، روزنامه شرق)

☺ وجود فقر در کشور را با دو فوریت تکذیب کرده و توجه به گفته‌ی رییس جمهور را برای سید حسن لازم می‌دانیم:

"ایران تنها کشوری است که کسی در آن گرسنه نمی‌خواهد". در این کشور آن‌قدر بیکار وجود ندارد که حتا بعضی ناچارانند 4 یا 5 شغل داشته باشند. لذا لازم است تا به استناد اصل 44 قانون اساسی (طرح جدید) با واگذاری گسترده تر واحدهای تولیدی به بخش خصوصی، هرچه سریع تر مراحل تعطیلی گروهی از کارخانجات در دستور کار واقع شود و امکان آرامش برای چندکاره‌ها فراهم آید.

☺ مصلحی وزیر اطلاعات، به مناسبت روز خبرنگار: خبرنگار باید هوای مسئولین را داشته باشد. (17 مرداد 90، روزنامه شرق)

☺ و چون هیچ کس هم هوای خبرنگاران را ندارد، پس بهتر است خبررسانی را تعطیل کرده و خبرسازی را در دستور کار خود قرار دهند.

☺ آیت‌اله مظاهری: متأسفانه ریا و ریاکاری در بین مسئولان و مردم به قدری فراوان است که باید گفت جامعه‌ی ما بر روی دروغ، تظاهر، تعریف‌های بیجا و ریاکاری می‌چرخد. (17 مرداد 90، روزنامه آرمان)

☺ با توقیف نشریات و دستگیری هنرمندان و راه انداختن کهریزک‌ها و بستن سایت‌های سیاسی، و نیز حمله به دیش‌های ماهواره و شناسایی عوامل آب‌بازی و خربازی و... انشاء‌الله این مشکلات هم حل خواهد شد.

☺ چند مسوول سابق در دستگاه‌های اجرایی، با کمک همدیگر توانسته‌اند از طریق قاچاق آدامس‌های معروف به کشور، سودی میلیاردی را نصیب خود کنند. (22 مرداد 1390، روزنامه آرمان)

☺ به قول یک مسئول: "برادران قاچاقچی را سودهای میلیاردی وسوسه می‌کند".

☺ سه روز پیاپی، گروهی از کارگران به نمایندگی از 500 کارگر فولاد میبد، مقابل فرمانداری این شهرستان برای دریافت معوقات خود تجمع کردند، اما هنوز نتیجه ای نگرفته‌اند. (22 مرداد 1390، روزنامه آرمان)

☺ با توجه به این که رسیدگی مسئولین به مشکلات مردم، به ویژه کارگران، از اولویت درجه اول برخوردار است! به احتمال 69 درصد، نه حتا بیشتر، 69 درصد، مسئولین محترم، نمایندگی گروه تجمع‌کننده را از طرف همه ی کارگران به رسمیت نشناخته و لازم دیده‌اند که همه ی کارگران به نمایندگی از طرف خود، مقابل فرمانداری جمع شوند!

آن سوی خبرها

☺ دادستان عمومی و انقلاب شهرستان البرز: جذب کارمند زن، زمینه‌ساز تجاوز به عنف و آدم‌ربایی می‌شود. (22 مرداد 1390، روزنامه آرمان)

☺ این هم نتیجه کار کارشناسی مسئولان در رابطه با دلایل و علل خشونت‌های اجتماعی! حالا هی بگید مسوولان به فکر امنیت مردم نیستند.

☺ عضو شورای مرکزی جامعه‌ی روحانیت مبارز و نماینده‌ی بیرجند در مجلس: قیام مردمی انگلیس، از آثار بیداری اسلامی در خاورمیانه است. (22 مرداد 1390، روزنامه آرمان)

☺ چیه باور نمی‌کنید؟ به روزنامه آرمان صفحه 3 همان روز نگاه کنید تا باور کنید.

☺ احمد قوی‌دل مدیر کانون هموفیلی: شرکت فرانسوی واردکننده خون‌های آلوده، به فعالیت خود ادامه می‌دهد و هیچ یک از مسئولین وزارت بهداشت، واکنشی در برابر این اطلاع‌رسانی نشان نمی‌دهند. (یک شنبه 23 مرداد 1390 آرمان)

☺ جناب مدیر کانون هموفیلی! حلقه‌ی ارتباط سود شرکت مذکور را با مسئولین وزارت بهداشت کشف و خشتی کنید تا جواب مساعد دریافت کنید.

☺ بر اساس آخرین آمار ارائه شده از بیکاران در بهار 89، سه و نیم میلیون نفر، منتظر ورود به بازار کار هستند. (24 مرداد 1390، روزنامه آرمان)

☺ با توجه به این که آمار بیکاران به هزار و یک دلیل، همواره رو به افزایش است و نیز با توجه به اینکه این آمار مربوط به یک سال و چند ماه پیش است، اما حتی اگر هنوز هم این آمار را درست بدانیم، آیا باز هم برای یافتن جواب چرایی این همه فجایع ریز و درشت اجتماعی، باید دنبال مقصر گشت؟

☺ صادرات شکر ارزان در مقابل واردات شکر گران! (مشروح گزارش در روزنامه آرمان، صفحه 10، 24 مرداد 1390)

☺ این ملموس‌ترین نتیجه‌ی دادن مدیریت اقتصادی به بخش خصوصی است که سود و فقط سود را هدف غایی در فعالیت می‌داند و سود و زیان کشاورز و مصرف کننده، برایش اهمیت دست چندم هم ندارد.

☺ آیت‌اله مهدی کنی خطاب به مسوولان کشور: روح قبیله‌گرایی را کنار بگذارید. (دوشنبه 24 مرداد 1390، همشهری)

☺ و نیز روح برده‌داری، روح فتودالی و روح بهره‌کشی و استثمار را!

☺ آقایار حسینی دبیر اجرایی خانه کارگر استان خوزستان: کارگران قطار شهری (مترو) اهواز که برای شرکت کیسون کار می‌کنند، 7 ماه است که حقوق نگرفته‌اند. 2 کارگر از این 400 کارگر مترو تا کنون بر اثر حوادث ناشی از کار، جان خود را از دست داده‌اند. (سه شنبه، 25 مرداد 90، آرمان)

☺ کو عزم آن که دل بسپارد به بحر داد

از بهر حق دهد گل جان را به دست باد

☺ پرونده‌ی روزنامه ایران (به دلیل ویژه نامه‌ی خاتون) به دادگاه ارجاع شد. (25 مرداد 90، شرق)

☺ شایان ذکر است که این روزنامه تا همین چند ماه پیش، عزیز دردانه‌ی همه‌ی اهل قدرت بود.

☺ طی بیانیه‌ی ای 192 نماینده، ویژه نامه خاتون روزنامه ایران را، محکوم کردند و از اقدام دادستانی نسبت به برخورد با عوامل این ویژه‌نامه، حمایت کردند. همچنین دبیرکل حزب مؤتلفه اسلامی گفت: مطالبی در قالب یک مصاحبه آمده است که افاده اهانت به شمار زیادی از بانوان محترم شده است. قاعدتا دادستان محترم تهران به عنوان مدعی العموم، باید آن را پیگیری کند.

و نیز لاله افتخاری عضو فراکسیون زنان مجلس گفت: موضع چادر بیش از بحث هسته‌ای پشت دشمن را می‌لرزاند.

☺ مصاحبه‌کننده و نویسنده مطلب خاتون، احتمالاً حواسش نبوده که به خطر افتادن سود سرشار واردات چادر می‌تواند خیلی‌ها را علیه نویسنده‌اش بسیج کند، وگرنه قطعاً دست تو سوراخ مار نمی‌کرد.

☺ نماینده خرم‌آباد در مجلس: کارگران کارخانه پارسیلون هفت ماه است حقوق نگرفته‌اند و مسوولان امر هم اقدامی برای حل این مشکل انجام نمی‌دهند.

☺ به برکت نظارت! جدی نمایندگان بر عملکرد دولت، اقدامات مناسبی انجام شده و هر روز، برگستره خصوصی سازی افزوده می‌شود تا سود طلبی بخش خصوصی، به تعطیلی هرچه بیشتر واحدهای صنعتی و بیکار سازی کارگران منجر شده و واسطه‌ای بر واسطه‌های موجود اضافه شود تا کارگران برای همیشه، از رنج زندگی و زحمت خرید مواد مورد نیاز زندگی معاف شوند.

☺ سود واردات چادر مشکلی در سال گذشته، بیش از 500 میلیارد تومان بوده است. (سه شنبه 8 شهریور، هفت صبح)

☺ حالا معلوم شد چرا چادر حجاب برتر است!

☺ محسن رضایی دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام در ارتباط با اشتغال: تنها یک سوم ایرانی‌ها کار دارند. دستمزدها نباید زیر یک میلیون تومان باشد. (8 شهریور 1390، اعتماد)

☺ باز گاه انتخابات و شعار

صورتک‌های نوین در کارزار

چهره‌های پر خشونت، مهربان

گرگ‌ها در جامه‌ی میش و شبان!

گزارشی از زنان شاغل

در یک کارخانه تولیدی مواد غذایی:

نابرابری میان زنان و مردان افسانه یا واقعیت؟

در مورد نابرابری میان زن و مرد و ضایع شدن حق زنان در جامعه زیاد شنیده بودم و در خانواده‌ی خودم نیز، آثاری هرچند محدود از آن را دیده بودم، ولی آن را به عنوان یک استثنا در خانواده‌ی خود می‌دیدم و به علت نداشتن تجربه‌ای عینی از نابرابری بین زنان و مردان در جامعه، هیچ وقت تضییع حقوق زنان را امری سیستماتیک در جامعه نمی‌دانستم و هیچ‌گاه به صورت جدی، به اعتراضات زنان به این مسایل نگاه نمی‌کردم.

اولین تجربه‌ی کاری من در یک کارخانه‌ی نسبتاً مدرن مواد غذایی بود که حداقل یک پنجم از پرسنل اداری و کارگری آن را، زنان تشکیل می‌دادند. از همان روز اول شروع به کار، به طور عینی و از نزدیک، نابرابری بین زنان و مردان را لمس کردم.

اولین حرفی که معمولاً به گوشم می‌خورد، این بود که "زن را چه به کار کردن در بیرون از خانه؟ وظیفه‌ی زن بچه‌داری و غذا پختن است". زنانی را که از نظر اجتماعی، رفتار بازتری داشتند و یا بهتر بگویم، به جای پنهان کردن خود و گوشه‌گیری، فعالانه در همه‌ی امور شرکت می‌کردند، اکثریت پرسنل مرد، به چشم زنانی بی‌بند و بار می‌دیدند و از اینکه خودشان اجازه نداده بودند که زنان شان در خارج از خانه کار کنند و به قول خودشان، "روی شان باز شود"، به خودشان می‌بالیدند.

البته به جز صحبت‌ها و اعتقادات فوق‌الذکر، در عمل نیز به راحتی می‌شد این نابرابری را دید. مهم‌ترین نمود آن نیز، عدم به کارگیری زنان در پست‌های کلیدی و مدیریتی کارخانه بود که با این توجیه انجام می‌شد که زنان، توانایی اتخاذ تصمیمات مهم و حل مشکلاتی که یک مدیر با آن مواجه است را، ندارند، و علاوه بر آن، تنها یک مدیر مرد است که می‌تواند نظم برقرار کند و پرسنل را به اطاعت وادارد.

در تمام سال‌هایی که از شروع به کار این کارخانه می‌گذرد، تنها تعداد اندکی از زنان توانسته‌اند به

رده‌های درجه دوم و سوم سرپرستی یک واحد برسند که البته بر اساس شایستگی و کارایی آن زنان نبوده، بلکه بر اساس استفاده از ابزارهای جنسی در برابر مدیران شان بوده است.

باید اضافه کنم که برای اکثر زنان، به جز این روش‌ها، تمامی راه‌های پیشرفت بسته است و آنها به تجربه دریافته‌اند که یا باید غرور خود را در مقابل مدیرشان زیر پا بگذارند و پیشرفت کنند و یا اینکه همواره در جا بزنند.

به عنوان مثال، در کارخانه ما، منشی جوانی به دلیل تسلیم نشدن در برابر پیشنهاد جنسی مدیر ارشد خود، مجبور به استعفا گردید. دختر تاپیست جوانی به دلیل روی خوش نشان ندادن به هرزگی‌های سرپرستش، بعد از چند سال کار، بدون هیچ دلیل و توجیهی در آخر سال با عدم تمدید قراردادش مواجه شد و نمونه‌های دیگر.

اما این مسایل مربوط به واحدهای اداری کارخانه

اگر به موارد فوق، رفتار توهین آمیزی را که سرپرستان بر آنها روا می‌دارند و همچنین بقیه مشکلات عمومی را، که سایر کارگران نیز با آنها روبرو هستند، اضافه کنیم؛ دقیقاً تصویری از کارخانه‌های قرن نوزدهم در ذهن انسان شکل می‌گیرد

است که زنان شاغل در آن، به دلیل تحصیلاتی که دارند، از یک سری مزایا برخوردارند. زنان و دخترانی که در بخش تولید کارگری مشغول اند، با مشکلات به مراتب بیشتری درگیرند.

از همان روز اولی که شروع به کار کردم، هر روز صبح، هنگام ورود به کارخانه، زنانی را می‌دیدم که همراه ما، وارد کارخانه می‌شدند، اما در طول روز نمی‌توانستم هیچ یک از آنها را، نه در واحد اداری و نه در بخش تولید ببینم. بعد از تمام شدن ساعات کاری و هنگام خروج از کارخانه نیز، آنها را نمی‌دیدم و این برای من جای سوال بود. بعد از اینکه از چند نفر از کارکنان شرکت پرس و جو کردم، متوجه شدم که این کارگران، در واحدی به نام "برچسب" مشغول به کار هستند که در یکی از سوله‌های دور افتاده‌ی کارخانه قرار دارد. بعد از چندین بار رفتن به سالن برچسب و دیدن شرایط

کاری آنها، متوجه استتمار شدیدی شدم که این کارگران، به خصوص به خاطر زن بودن شان، با آن روبرو هستند.

این زنان، در سالی نسبتاً بزرگ که فاقد حداقل امکانات سرمایشی و گرمایشی است و به هیچ عنوان، نور آفتاب به آن داخل نمی‌شود، مجبورند تمام مدتی را که مشغول به کارند، به صورت ایستاده در مقابل دستگاه‌های برچسب زن کار کنند و تعدادی هم که بر حسب کارشان باید نشسته کار کنند، مجبورند کف زمین بنشینند.

تلفن همراه آنها هر روز صبح و در هنگام آغاز کارشان، به روش سرباز خانه‌ای، از آنها گرفته می‌شود و تنها در نیم ساعتی که برای ناهار کار را تعطیل می‌کنند و در هنگام پایان روز کاری، به آنها پس داده می‌شود.

این زنان کارگر، هر روز بعد از تمام شدن ساعات کاری روزانه، به اجبار باید دو تا سه ساعت، بیشتر کار کنند. جالب اینجاست که برای این ساعات اضافه‌کاری، هیچ مبلغی به عنوان اضافه‌کاری به آنها تعلق نمی‌گیرد، بلکه به ازای مقدار کاری که انجام می‌دهند، درصدی به آنان تعلق می‌گیرد که این درصد، بسیار کمتر از اضافه‌کاری قانونی است.

اگر به موارد فوق، رفتار توهین آمیزی را که سرپرستان بر آنها روا می‌دارند و همچنین بقیه مشکلات عمومی را، که سایر کارگران نیز با آنها روبرو هستند، اضافه کنیم؛ دقیقاً تصویری از کارخانه‌های قرن نوزدهم در ذهن انسان شکل می‌گیرد.

نکته‌ی تاسف‌باری که در آخر باید به آن اشاره کنم، حرف‌های سرپرست مستقیم این زنان کارگر است که مردی میان‌سال و تندخوست. او همیشه با احساس رضایت همراه با یک نیش‌خند، می‌گوید:

"کار واحد برچسب را فقط می‌توان بر زنها تحمیل کرد، زیرا هیچ مردی حاضر به کار کردن در آن شرایط سخت نیست و انجام کار اضافی بدون دستمزد مناسب و بدون برخورداری از هیچ گونه پاداش را قبول نمی‌کند، ولی این زنان، به دلیل وابستگی‌شان به خانواده‌های کم درآمد و فقیر و به خاطر نبودن کار برای زنان، به راحتی تن به این کار می‌دهند."



عکاس: رضا زارع

آی گرسنگی!

تو چقدر پر زوری

تقدیم به کارگران کوره پزخانه

رنگ آجر باید که سرخ باشد

تف می کنی خلطت را با لکه‌ای از خون بر خاک

چنگ می زنی

اشک می ریزی از ترس جهنم

و قالب آجر را پر می کنی از گل

و پس از هر بار سرفه

باز لکه‌ای خون

پس رنگ آجر باید که سرخ باشد

نان را بر سفره که می گذاری، باز اشک می ریزی

که برادرت بیکار و کودکانش لابد

اگر از گرسنگی نمرده باشند

از گناه دزدی مرده‌اند

چقدر راضی هستی از این که در دخمه‌ای از

آجرهای سوخته در کنار کوره

شب را در زیر پتویی کهنه می خوابانی

و سحر زودتر از آن که ناله‌ی خروس بیمار آن -

سوی آبادی بی‌قرارت کند، بر می خیزی

که نان حلال داری

و هنوز از رنگ حنا

انتهای ریش سفیدت

به رنگ آجر است

اما دیگر برای دخترت دمپایی

و برای همسرت چارقد

و برای ریش سفیدت حنایی نخواهی خرید

که نان گران شده

و کار ارزان

و تو هنوز هم

از پس جمع کردن خرده‌های نان و تعارف آن به

دخترکت

شکر می کنی که امروز هم سیر شدی

راننده‌ی کمپرسی

چقدر پرت است که می گوید

محمد عمر! تو، سل داری

او نمی‌داند که سل بیماری کوچک توست

تو سرطان دید داری

چیزی سهمگین تر از سرطان روده و پروستات را

تحمل می کنی

ایدز فکر داری

پوکی استخوان طبقاتی

و طاعون نا امیدی

و با این همه درد

وقتی هنوز صبورانه و شاکر

می کنی بر دوشت

که پوستی ست بر استخوانی

چرخ سنگین زندگی را

در مسیری چنین ناهموار

که سیل نیز وقتی از آن سو می آید تا بگذرد

فراموش می کند

دریا را

تازه می فهمم داستان آه ت را که:

آی گرسنگی! تو چقدر پر زوری.

تراب حق شناس در بستر بیماری است

تاخیر چندین ساله منتشر شده است، سند با ارزشی است که در اختیار تحلیل گران و محققان تاریخ مبارزاتی ایران و جهان قرار گرفته است و پایه‌های تلاش مبارزان راه آزادی و برابری را، برای وحدت در دوران‌های مختلف اجتماعی، به نمایش می‌گذارد.

ضمن قدردانی از زحمات تراب حق شناس، برایش آرزوی سلامتی داریم.

ها علیه مردم آواره فلسطین، گذرانده است. هرجا که مردم فلسطین مورد تهاجم قرار می گرفته اند، تراب وظیفه خود می دانست که صدای مظلومیت آنان را به گوش مردم جهان برساند.

او در سال‌های اخیر، تلاش بسیار کرد تا مذاکرات دو سازمان مبارز فدایی و مجاهد را در زمان حاکمیت سلطنت پهلوی در ایران در دسترس همگان قرار دهد. این مذاکرات، هرچند که با

باخبر شدیم که تراب حق شناس، یار دیرین کارگران و زحمتکشان و مدافع حقوق مردم فلسطین، به بیماری دچار شده است. او بیش از چهل سال، همواره یار و یاور زحمتکشان در سراسر جهان بوده و برای رساندن فریاد مظلومان فلسطین به گوش جهانیان، تلاش‌های فراوان کرده است. وی بیشتر عمر خود را، در ارتباط با مبارزات فلسطینیان و افشای جنایات صهیونیست

عروس آذربایجان در حال مرگ قطعی است

بیزی چاغیریر سسینی ائشیدیمیرسین؟
دیئر سو سوزام (1)

دریاچه ارومیه به عنوان بزرگ‌ترین پهنه ی آبی داخل ایران و بیستمین دریاچه‌ی آبی جهان، با وسعتی حدود پنج هزار و پانصد کیلومتر مربع، توسط 28 رودخانه دایمی و فصلی و 39 مسیل طبیعی و چشمه‌های زیرزمینی تغذیه می‌شود که از عمده‌ترین این رودخانه‌ها، می‌توان زرینه رود، سیمینه رود، آجی چای، نازلی چای، زولا و شهر چای را نام برد.

حدود 40 سال قبل، دریاچه ارومیه به عنوان منطقه‌ی حفاظت شده اعلام گردید و در سال 1354 به عنوان یکی از مهم‌ترین تالاب‌های بین‌المللی جهان به ثبت رسید. این دریاچه، یکی از 9 ذخیره‌گاه بیوسفری ایران است که در یونسکو ثبت گردیده است. زمانی که هنوز هیچ سدی بر روی رودخانه‌های تغذیه‌کننده‌ی این دریاچه ساخته نشده بود، سالانه پنج و نیم میلیارد متر مکعب آب به درون این دریاچه وارد می‌شد، اما اکنون و پس از احداث و آبگیری سد‌های گوناگون، این رقم، به کمتر از یک میلیارد متر مکعب رسیده است و این به معنی وقوع یک فاجعه‌ی زیست محیطی است.

تقریباً تمامی کارشناسان محیط زیست متفق‌القولند که اگر اقدامی سریع و جدی انجام نگیرد، دریاچه ارومیه به زودی خشک شده و سرنوشتی مانند دریاچه آرال برایش رقم خواهد خورد. در حال حاضر، وضعیت دریاچه به دلیل گرم بودن هوا و تبخیر فوق العاده زیاد و کاهش میزان بارندگی، به نسبت سال‌های گذشته در یکی از بدترین اوضاع ممکن است. درجه حرارت، حدود دو درجه نسبت به سال‌های گذشته افزایش پیدا کرده است. افزایش دما، به وضعیت نامساعد دریاچه دامن زده است و هم اکنون، دریاچه ارومیه در کم آب‌ترین حالت به سر می‌برد.



توسط جریان هوا، شهرها و مزارع و کشتزارهای استان‌های مجاور و حتا کشورهای همسایه را به مرور، تبدیل به نمکزار خواهد کرد.

سطح اراضی کشاورزی

حوزه آبریز دریاچه ارومیه، طی سی سال گذشته، دو برابر شده و رشدی در حدود رشد جمعیت داشته است. سیاست افزایش جمعیت در دهه اول پس از انقلاب، با هدف تامین سرباز برای کشته شدن در جنگ و تامین کارگر مازاد به منظور کاهش دستمزدها و افزایش سود سرمایه، فجایع گوناگونی به بار آورده است.

این سیاست‌های سود محور، هیچ تعهدی به زندگی انسان‌ها و تامین حداقل نیازهای انسانی نداشته است. از جمله این نیازها، تامین منبع آب شرب و کشاورزی و صنعت، ضمن در نظر گرفتن حفظ محیط زیست انسان‌ها است. راه حل اساسی بحران آب، همچون سایر بحران‌های جامعه انسانی، جایگزینی انسان به جای سود، به عنوان محور تعیین‌کننده سیاست و اقتصاد است.

باید برایش فکری کنیم. دریاچه ارومیه دیگر آن دریاچه سرحال و شاداب و پر آب و موج قدیمی نیست که بادیدن گردشگران، موج می‌زد. عروس آذربایجان در حال احتضار است؛ در حال تبدیل شدن به یک نمک زار و شوره زار بزرگ است و گردشگران، دیگر نه برای گردش، بلکه برای عیادت و دیدن نابودی و لحظه‌های آخر زندگی آن، به آذربایجان می‌روند. تنها علاج این بیمار تشنه و در حال مرگ، رساندن آب به اوست.

اروموگولی گوزتیکیب

مدد وئرن الله (2)

زیر نویس‌ها:

- (1) ما را صدا می‌کند، نمی‌شنوی؟ می‌گوید تشنه‌ام
- (2) دریاچه ارومیه به مدد مردم چشم دوخته است.

اگر سی درصد از آب سدهایی که روی رودخانه‌های تغذیه‌کننده دریاچه ارومیه احداث شده است، دوباره به دریاچه بریزد، شاید از نابودی کامل آن جلوگیری کند.

به گفته عباس نژاد، مدیر کل حفاظت محیط زیست استان آذربایجان غربی، کاهش سطح تراز آب دریاچه ارومیه، از سال آبی 74-75 آغاز شده و از آن زمان تا کنون، این کاهش، بیش از شش متر بوده است.

سدسازی بی رویه بر روی رودهای حوزه دریاچه ارومیه، از دوران "سردار سازندگی" و اجرای طرح‌های نئولیبرالیستی برای رسیدن به سودهای کلان، آغاز شد. سدسازی‌های بی‌رویه در منطقه‌ی خوزستان نیز، منجر به شور شدن آب‌های زیرزمینی شهرکرد، مسجد سلیمان و... شده است. مردم آبادان و خرمشهر، سال‌هاست که آب شرب بهداشتی ندارند.

اجرای سیاست‌های اقتصادی سودمحورانه، آن چنان شرایطی ایجاد کرده است که زندگی میلیون‌ها انسان در بن بست قرار گرفته است. اگر آب پشت سدها، به سوی دریاچه رها شود، کشاورزی مردم منطقه، که از آب این سدها برای آبیاری اراضی کشاورزی استفاده می‌کنند، لطمه شدید خواهد خورد. اگر هم میزان استفاده از آب این سدها، کاهش نیابد، روند خشک شدن دریاچه ارومیه ادامه خواهد یافت و طی سه تا پنج سال آینده، کل دریاچه خشک خواهد شد. طبق اظهارات کارشناسان محیط زیست، شصت درصد دریاچه تا پایان سال جاری خشک خواهد شد که این اتفاق، به متروک شدن تدریجی پنج شهرستان منجر می‌شود. پس از نابودی کامل دریاچه ارومیه، نمک باقی مانده در بستر خشک دریاچه،

چند ماه پیش، در زیر چشمان نیروهای امریکایی، نیروهای مسلح عراقی همراه با گروه‌های طرفدار جمهوری اسلامی ایران در عراق، به کمپ مجاهدین حمله کرده و بیش از سی تن از آنان را کشته و تعداد زیادی را زخمی کردند و دولت امریکا عکس‌العملی نشان نداد. اما در مقابل، جمهوری اسلامی از پشتیبانی مبارزان بحرین دست برداشت و مانع حرکت عده‌ای جوان وابسته به بسیج، به سمت بحرین برای پیوستن به مبارزان بحرینی شد. هرچند ممکن است توافق‌نامه‌ای در این زمینه وجود نداشته باشد، اما هم زمانی این حرکت‌ها، شائبه‌ی سازش نانوشته را در ذهن‌ها متبادر می‌کند، زیرا پس از آن هم، جمهوری اسلامی حمایت جدی از مبارزان بحرینی را کنار گذاشت.

از طرف دیگر، شائبه‌ی این سازش هنگامی بیشتر می‌شود که به روشنی، شاهد تغییر لحن مقامات ایران در برابر سوریه و نا آرامی‌های این کشور هستیم. در روزهای اخیر، این تغییر مواضع از زبان وزیر امور خارجه و رییس‌جمهور شنیده می‌شود و حتا گفته شده است که دولت سوریه، باید به ندای مردم گوش دهد (و کسی هم نیست بگوید مگر شما خودتان به ندای مردم گوش داده اید؟!)

آیا این تغییر لحن تصادفی است؟ از دیگر سو، پس از باقی ماندن مجاهدین در لیست تروریست‌های وزارت خارجه امریکا، برای اولین بار در تاریخ 32 ساله جمهوری اسلامی، تعدادی از زندانیان امنیتی مشمول عفو قرار می‌گیرند.

این هم‌زمانی پدیده‌ها نمی‌تواند بی حساب و کتاب و از روی تصادف باشد. در آینده نیز برای خروج مجاهدین از لیست تروریستی، باید منتظر ماند و دید چه پدیده‌هایی رخ می‌دهد؟ آنچه مسلم به نظر می‌رسد، آن است که حکومت امریکا، گویا پاشنه‌ی آشیل خوبی به دست آورده است و می‌خواهد آن را هر از چند گاهی یک بار، وسیله‌ای برای گرفتن امتیاز از جمهوری اسلامی کند.

در این میان، سازمان مجاهدین با افتادن در دام این

تعریف، بسیاری از گروه‌های مسلح از نظر امریکا، نه تنها تروریست محسوب نمی‌شوند، بلکه حتا به آنان کمک هم می‌شود. از آن جمله می‌توان به گروه‌های مسلح در سومالی، مجاهدین افغان در مبارزه با حکومت قبلی افغانستان، گروه‌های مسلح کرد در دوره ی صدام حسین، مخالفان مسلح معروف به کنتراها در نیکاراگوئه، مخالفان مسلح کشورهایمانند کوبا و غیره اشاره کرد. در عین حال، پ. ک. ک. چون علیه دولت ترکیه می‌جنگد، هر چند که کرد است، اما در این لیست تروریستی قرار دارد. به هر حال در زمینه این معیارهای دوگانه، حرف و حدیث بسیار است. مشخص است که در این زمینه، معیارهای روشنی

چند ماه پیش، در زیر چشمان نیروهای امریکایی، نیروهای مسلح عراقی همراه با گروه‌های طرفدار جمهوری اسلامی ایران در عراق، به کمپ مجاهدین حمله کرده و بیش از سی تن از آنان را کشته و تعداد زیادی را زخمی کردند و دولت امریکا عکس‌العملی نشان نداد. اما در مقابل، جمهوری اسلامی از پشتیبانی مبارزان بحرین دست برداشت و مانع حرکت عده‌ای جوان وابسته به بسیج، به سمت بحرین برای پیوستن به مبارزان بحرینی شد.

وجود ندارد و ملاک و معیار، منافع مشخص امریکا است. تشخیص دولت امریکا در مورد اینکه یک گروه مسلح، که با حکومت یک کشور مبارزه می‌کند، به نفع اش است و یا حکومت مقابل آن گروه، تا چه میزان در جهت تامین منافع اش است، معیارهای تعیین کننده‌ای هستند. با توجه به مطالب فوق و وجود نمونه‌های مشخص از معیارهای دوگانه در حمایت یا رد گروه‌های مسلح مبارز، به روشنی می‌توان دریافت که برخوردهای دوگانه با سازمان مجاهدین، بیانگر برخورد دوگانه امریکا با حکومت ایران است.

پیرامون

باقی ماندن مجاهدین

در لیست گروه‌های تروریستی دولت امریکا

در حالی که سازمان مجاهدین می‌تواند در امریکا تظاهرات عمومی راه‌اندازی کند و اعضا و هواداران خود را از سراسر امریکا و اروپا و دیگر کشورها برای شرکت در این تظاهرات دعوت کند و دولت امریکا نیز برای آنان ویزا صادر می‌کند، اما همچنان در لیست گروه‌های تروریستی وزارت خارجه امریکا قرار دارد.

این یک تناقض در سیاست‌های امریکاست، زیرا به سازمان‌های تروریستی دیگر مثل القاعده، جنдалه، و ... به هیچ وجه چنین اجازه‌ای داده نمی‌شود و بعضی از اعضای این گروه‌ها، تحت تعقیب پلیس امریکا قرار دارند. پس چرا با این سازمان به این ترتیب دوگانه برخورد می‌شود؟

همگان می‌دانند که این سازمان، تا چه میزان برای مقامات جمهوری اسلامی، از هر جناح و دسته اهمیت دارد. در این زمینه، تمام جناح‌های حکومتی، یک دست و یک صدا هستند که این سازمان، باید محدود شود و اخیرا نیز که بحث بیرون آمدن این سازمان از لیست گروه‌های تروریستی، مطرح بود، جناح اصلاح طلب حکومتی، ابتدا در سایت کلمه، مقاله‌ای سراسر حمله به مجاهدین منتشر کرد و سپس، از زبان تعدادی از اساتید دانشگاه‌های امریکا، طی بیانیه‌ای خواستار باقی ماندن این گروه در لیست تروریسم وزارت خارجه امریکا شد. (این استاتید به اصطلاح شهادت دادند که این گروه، همچنان تروریست است و نمی‌توان آن را به صورت یک گروه سیاسی مخالف به حساب آورد.)

بر طبق تعریف‌های سازمان ملل، گروهی که برای آزادی و دموکراسی در برابر اشغال‌گران و یا حکومت‌های دیکتاتوری، مبارزه ی مسلحانه می‌کند، تروریست محسوب نمی‌شود. با این

گروه‌های مبارز، باید ایجاد تشکل‌های مردمی و نهادهای دموکراتیک کارگران و زحمتکشان باشد تا بتوانند در برابر تهاجم سلطه‌گران و دیکتاتورهای حاکم، مقاومت کرده و منافع مردم را تامین کنند.

زد و بندهای سیاسی با قدرت‌های امپریالیستی نداشته باشد. آیا رهبران این سازمان، مبارزات اولیه این سازمان با امریکا و امپریالیسم را فراموش کرده اند و یا ماهیت سلطه‌گرانه ی امریکا و امثال جان بولتون‌ها عوض شده است؟ تحولات جهانی بارها ثابت کرده است که مساله

موش و گربه‌بازی‌ها و امید بستن به حمایت حکومت امریکا، باز هم به بیراهه می رود. زیرا امریکا بارها و بارها نشان داده است که هیچ دوستی، جز منافع دائمی خود ندارد. سازمان مجاهدین و یا هر گروه سیاسی دیگری، باید مساله اصلی خود را منافع مردم تحت ستم و زجر کشیده ایران قرار دهد و هیچ گونه چشم‌داشتی به

توجه به اینکه در اعماق و در لایه‌های این جامعه، زخم‌هایی بسیار چرکین و با این شدت و غلظت وجود دارند، این خواست‌ها بسیار سطحی و پیش پا افتاده به نظر می‌رسند، اما باید توجه داشت و خیلی دور از ذهن هم نیست که بالاخره کارگرانی هستند (که در شرایط فقدان هرگونه تشکل و سازمان یابی و اتحاد) سعی می‌کنند مسایل خود را فردی و این گونه حل و فصل کنند. زن کارگری با داشتن یک فرزند معلول، مشاهده می‌کند در این کشور، هیچ نوع سیستم تامین اجتماعی مناسب و قابل اتکا و هیچ مشاور و مددکار و آموزشگاه رایگان و هیچ فریادرس و درد آشنایی برای او و هموعان و همکارانش وجود ندارد؛ بسیار طبیعی است که فقط بخواهد دخترش ازدواج کند، بلکه سهم عمده ای از سنگینی باری که بر دوش می‌کشد، برداشته شود. پسرش هم به دفعات و به اشکال مختلف، وضعیت کار را در نظام سرمایه‌داری (با همان زبان خاص خودش) بازگو می‌کند.

بسیار آشنای کارگران کارخانه‌ها و سایر موسسات اقتصادی ایران هستند) شروع مناسبی برای فیلم است و در جای جای فیلم، ما شاهد تماشای صحنه‌هایی هستیم که وضعیت کارگران را به نمایش می‌گذارد.

مادر این خانواده، برای برون رفت از وضعیت خود، راه حلی مخصوص خود را پی می‌گیرد. از جمله قبول اضافه‌کاری بیشتر و قرض و قوله و ظاهرسازی، خیرخواهی، دلسوزی‌هایی نامعقول و پنهان کاری و... تلاش می‌کند خانواده‌ی خود را



حفظ و یا به اصطلاح، در مسیر سعادت و خوشبختی قرار دهد. برای خوشبختی معنای مشخصی در نظر دارد. اگر برای دخترش یک شوهر خوب پیدا شود، پسرش ازدواج کند و بتواند با نوه‌های خود بازی کند و آنها را در آغوش بگیرد و بازنشسته شود، نهایت آرزوها و آمال او بر آورده شده است.

این خواست‌های 4 گانه، درحقیقت آرزوهای کارگری هستند که در این سیستم، خود را تنها می‌بیند و باید گلیم خود را به تنهایی از آب بیرون بکشد. برای او همین، نهایت همه چیز است. با

درباره فیلم

اینجا بدون من

"اینجا بدون من" ساخته ی بهرام توکلی، فیلمی است در باره ی یک خانواده‌ی کارگری. داستان این فیلم خیلی ساده و سر راست است، اما نوع روایت آن، ویژگی‌هایی بدان بخشیده است. در هم آمیختگی رویا و اقییت، خیال و آرزوها با زندگی واقعی، به گونه ای است که علی رغم جذابیت آن برای تماشاگر و کشاندن آنها تا به آخر فیلم، نمی‌تواند مرزهای روشن و شفافی بین این دو پدیده ترسیم کند.

خلاصه ی داستان از این قرار است که مادر یک خانواده ی کارگری سه نفره، در یک کارخانه ی کنسروسازی و پسرش در انبار یک شرکت کار می‌کند. دختر این خانواده، علاوه بر نقص عضو از ناحیه پا به نظر می‌آید دارای مشکلات روحی و روانی است (مثل گوشه گیری فراوان و خجالتی بودن بیش از حد و گریز از اجتماع و ترس از حضور در جمع و...) هم و غم اصلی مادر، این است که دخترش را به خانه بخت بفرستد و برای این کار، ضمن لاپوشانی وضعیت واقعی زندگی خودش و به اصطلاح آبروداری و امثالهم، فقر را پنهان می‌کند. پسرش هم اگر سر و سامانی گرفت چه بهتر!

نمایش لیست بلند و بالایی از کارگران تعدیل شده (همان اخراجی‌های خودمان) در تابلو اعلانات و کارگران به خیابان پرتاب شده و عدم امنیت شغلی و بی پناهی و... در سکانس اولیه (که موضوعات

مثلا در یک صحنه می‌بینیم که مادر برای کسب درآمد بیشتر، مشغول پوست کندن مقدار زیادی پیاز است که با توجه به جاری شدن اشک از چشم در هنگام پوست کندن پیاز، استعاره جالبی از معنای کار اضافه و شب کاری و... را به نمایش می‌گذارد که تا چه حد می‌تواند دردناک باشد. یا سرماخوردگی دائمی پسر خانواده، که نشان از حال و روز همیشه بدش در ایام جوانی دارد و... همین پسر، که احسان نام دارد، کارگری معمولی است که عاشق سینماست و خیلی علاقه دارد که به سینما و نویسندگی بپردازد، اما اجبارهای زندگی، او را وامی‌دارد که هر روز، به کاری

متهم می‌کند. هر کسی به فکر خودش است و هیچ کس به او و شرایط و سختی‌های که او گذرانده، توجهی ندارد. کار خود را نیمه کاره رها می‌کند و چند روزی سرگشته و درب و داغان، در منزل می‌ماند. اما یک باره از طرف کارفرما، با مهرورزی خاصی روبرو می‌شود (همان کارفرمایی که تعداد زیادی از همکاران او را، بدون در نظر گرفتن مسایل انسانی، اخراج کرده، معلوم نیست چرا این بار این گونه عمل می‌کند؟) مادر طبق معمول با یک جعبه شیرینی و فراموش کردن همه چیز، خوش و خندان وارد کارخانه می‌شود!

با توجه به همه ی نقاط ضعف و قوت آشکار فیلم، توصیه می‌شود که این فیلم را روی پرده ی سینما به تماشا بنشینید. از آقای بهرام توکلی، به خاطر توجه شان به زندگی و مسایل کارگری سپاس گذاریم؛ کاری که در شرایط وانفسای کنونی، بسیاری از نویسندگان و هنرمندان عرصه‌های مختلف کشور، به دلایل گوناگون از آن خودداری می‌کنند.

در پایان نمی‌توانیم از کار خوب تیم سازنده فیلم (1) به خصوص بازی زیبا و چشم نواز خانم معتمد آریا یاد نکنیم؛ هنرپیشه محبوب و توانایی که در فیلم‌های ننه گیلاانه و روسری آبی و... وضعیت اسفبار زنان زحمتکش این مرز و بوم را به روشنی، در معرض قضاوت همگان قرار داده است.

زیرنویس:

(1) آقای بهرام توکلی، کارگردان و نویسنده ی فیلم نامه، اصرار بسیار دارد که فیلم را یک کار دسته جمعی و تیمی بداند، نه صرفاً کار کارگردان (روزنامه شرق ص 12 - هشتم شهریور 90)

و خطر اخراج و... از پارادوکس‌های زیبا و درخشان این فیلم است. چنین است گفت و گوهای مادر و پسرش در سراسر فیلم.

فیلم در بیان گوشه‌هایی از واقعیت نظام سرمایه‌داری موفق است، اما قادر نیست به عمق برود و در سطح این پدیده در جا می‌زند. در هیچ قسمت فیلم، جوابی برای درک ریشه‌ها و علل این وضعیت ندارد. راه‌حلی‌هایی که ارائه شده، به همان میزان می‌تواند بیانگر نا آگاهی و... باشد. مثلاً

نمایش این گونه خلاقانه‌ی فقر و کنار نهادن کلیشه‌ای رایج در فیلم‌های ایرانی، بر جذابیت‌های بصری فیلم، بسیار افزوده است. داشتن کار و یا برخوردارگی از حداقل مسکن و لباس و غذا و... و در عین حال زندگی در ترس و لرز سرمایه‌داری و خطر اخراج و... از پارادوکس‌های زیبا و درخشان این فیلم است. چنین است گفت و گوهای مادر و پسرش در سراسر فیلم.

پیشنهاد احسان به مادرش (که شوخی و جدی آن معلوم نیست) که باید تمام در و پنجره‌ها را ببندیم و شیر گاز را تا آخرش باز کنیم و یا پایان خوش فیلم (که مشخص نیست صحنه واقعی است و یا خیال و تصورات احسان) هیچ کدام راه حل مناسبی علیه این وضعیت غیرانسانی نیستند، هرچند برای چند نفر، قابل قبول باشند.

نقطه ی اوج این مساله هم، زمانی اتفاق می‌افتد که مادر، با یک چالش و مشکل معینی در زمینه ازدواج دخترش روبرو می‌شود. با همکاران و سرکارگر و... به بحث و دعوا می‌پردازد و آنها را

بپردازد که هم از خود آن کار و هم از محیط آن، به شدت نفرت دارد. کار برای او، مثل هر کارگر دیگری، فقط جنبه ی امرار معاش و گذران دارد. ساعات کار او، جزئی از زندگی او نیست. او کار نمی‌کند که زندگی کند؛ او زندگی می‌کند که کار کند. او خود را یک قربانی محض می‌پندارد و به این خاطر، مجبور است برای خود و خانواده‌اش، دست به کاری بزند که هیچ علاقه و امیدی بدان ندارد. او در این سیستم، احساس خفگی می‌کند و می‌خواهد رها شود و نمی‌داند چگونه. بدین خاطر بدون برنامه ریزی و آگاهی، ریسک می‌کند و می‌خواهد برود، به قول خودش به هر جا غیر از اینجا. او هنوز نمی‌داند که آسمان، همه جا برای کارگران، مخصوصاً کارگران مهاجر، همین رنگ است (شاید کمی تا قسمتی پر رنگ تر و یا کم رنگ تر. چه فرقی می‌کند؟)

از دیگر نکات مثبت فیلم، نمایش فقر مخصوص این خانواده است که سازندگان فیلم، به خوبی از عهده ی آن بر آمده اند. در یک خانواده ی سه نفری، که دو نفر کار می‌کنند، مجبورند از همکاران خود قرض بگیرند. (در صحنه ای از فیلم، مادر برای یک مهمانی ساده، از همکار خود حدود سی الی چهل هزار تومان قرض می‌گیرد و به پسرش اعلام می‌کند حدود سیصد هزار تومان حقوق می‌گیرد که مشخص است همان حداقل قانون کار فعلی، به هیچ وجه جوابگوی امرار معاش یک خانواده نیست و کفاف هیچ چیز را نمی‌دهد.

نمایش این گونه خلاقانه ی فقر و کنار نهادن کلیشه‌ای رایج در فیلم‌های ایرانی، بر جذابیت‌های بصری فیلم، بسیار افزوده است. داشتن کار و یا برخوردارگی از حداقل مسکن و لباس و غذا و... و در عین حال زندگی در ترس و لرز سرمایه‌داری

تماس با نشریه:

برای دانلود نسخه pdf نشریه جهان نوین، به وبلاگ نشریه مراجعه کنید:

<http://jahanenovin.blogspot.com>

یا با ایمیل نشریه تماس بگیرید:

jahanenovin1@gmail.com

در صورت امکان، جهان نوین را به ایمیل دوستان خود ارسال کنید.

نسخه pdf جهان نوین، مناسب پرینت روی کاغذ A4 است. با پرینت و تکثیر نسخه کاغذی جهان نوین، می‌توانید طیف مخاطبان جهان نوین را گسترش دهید.

برای تبادل نظر با هیات تحریریه و یا ارسال مطالب‌تان برای انتشار در جهان نوین، با همین ایمیل تماس بگیرید.

مطالب نشریه در وبلاگ جهان نوین هم منتشر می‌شود. برای تبادل نظر جمعی، می‌توانید در این وبلاگ، نظرات‌تان را منتشر کنید.

تورسین بوند وبلن

تورسین بوند وبلن، در سال 1857 در یک خانواده‌ی مهاجر نوروژی در ویسکانسین امریکا متولد شد. او در سال 1884 از دانشگاه ییل، دکترای فلسفه و در سال 1891 دکترای اقتصاد گرفت، در دانشگاه‌های شیکاگو، استنفورد و میسوری تدریس نمود، در دانشگاه تحقیقات نوین نیویورک بازنشسته شد و سرانجام در سال 1929 و بعد از 40 سال کار و تلاش، در حالی که به شدت با فقر دست به گریبان بود، درگذشت.

وبلن، با نگاهی ژرف به تناقضات جامعه‌ی امریکا نگاه می‌کرد و با زبانی طنز آنها را به نقد می‌کشید. او طی فعالیت‌های طولانی خود، آثار فراوانی در زمینه‌های علوم اجتماعی بر جای گذاشت. نظریه معروف و اثر گذار او، نظریه "طبقه‌ی تن آسای" است که در کتابی با همین عنوان، منتشر شده است. او در این نظریه، روند تکامل جامعه را به دو مرحله تقسیم می‌کند: دوره‌ی توحش، که متعلق به پیش از تاریخ است و جامعه‌ی یغماگری. یغماگری، خود شامل دو دوره‌ی بربریت و پول‌مداری است.

بربریت، دوره‌ای است که قدرت، در دست نهادهای مذهبی و نظامی است. پول‌مداری، شامل دوران پس از رنسانس و سرمایه‌داری است که در آن، استثمار با روش‌های ملایم تری انجام می‌گیرد. مردم در این دوره، تحت حاکمیت و استثمار طبقه‌ای به نام طبقه‌ی تن‌آسا می‌باشند. اعضای این طبقه برای نشان دادن تسلط و منزلت خود، به خودنمایی از طریق مصرف و ضایع کردن متظاهرانه می‌پردازند. او برای نشان دادن نمودهای رفتاری طبقه‌ی مرفه، دوران بربریت و فئودالیسم را الگوی کار خود قرار داده است.

به عقیده‌ی وبلن، نظام تولیدی (صنعت) به دلیل خلق ارزش‌های مورد نیاز برای انسان‌ها، مفید است. وبلن در توصیف نظام سرمایه‌داری (به ویژه در امریکا) دو بخش محوری صنعت (فعالیت‌های تولید) و بازرگانی (فعالیت‌های سوداگری و مالی) را مشخص می‌کند. به عقیده‌ی وی، بین این دو بخش، تضادی وجود دارد که نتیجه‌ی ستیز خصلت‌های کارورزی، به عنوان خصلت غالب

بخش صنعت و مال‌اندوزی، به عنوان خصلت بخش بازرگانی است.

او خاطر نشان می‌کند که از بین این دو بخش، نظام صنعتی است که برای جامعه مفید است، زیرا این نظام، موجب خلق ارزش‌هایی است که برای انسان مفیدند، در حالی که نظام سوداگری، به دلیل پرورش ارزش‌های پول‌مداری، غیرسودمند است، چرا که در رفع نیازهای واقعی انسان، نقشی ندارد. وبلن معتقد است که تضاد میان صنعت و سوداگری، دائما در حال افزایش است و این تضاد، در نهایت نظام سرمایه‌داری را، یا به سوسیالیسم و یا به بربریت خواهد رساند.

وبلن همچنین بیان می‌کند که طبقات حاکمه در نظام سرمایه‌داری، برای تامین منافع سرمایه

وبلن همچنین بیان می‌کند که طبقات حاکمه در نظام سرمایه‌داری، برای تامین منافع سرمایه دارانه‌ی خود، دائما اقدام به جنگ و دخالت در امور سایر کشورها می‌کنند و برای همراه کردن مردم کشور با سیاست‌های تجاوزکارانه‌شان، به احساسات میهن‌پرستی دامن زده و به مردم، این گونه القا می‌کنند که توده‌ی مردم با طبقات حاکمه، دارای منافع مشترک هستند.

دارانه‌ی خود، دائما اقدام به جنگ و دخالت در امور سایر کشورها می‌کنند و برای همراه کردن مردم کشور با سیاست‌های تجاوزکارانه‌شان، به احساسات میهن‌پرستی دامن زده و به مردم، این گونه القا می‌کنند که توده‌ی مردم با طبقات حاکمه، دارای منافع مشترک هستند.

اما توسعه‌ی روز افزون روش‌های تولید، موجب رشد باروری کار انسانی شده و در نتیجه، خصوصیات کارورزی در انسان‌ها تقویت می‌شود و به مرور، این خصیصه کارورزی، اساس ساختار طبقاتی را به خطر می‌اندازد. در این جاست که سیاست‌های جنگ‌طلبانه سیستم سرمایه‌داری، به عنوان وسیله‌ای موثر برای ایجاد انضباط فرهنگی به کار می‌رود و مردم را به محافظه‌کاری سوق

می‌دهد؛ بدین صورت که در زمان جنگ، با حکومت نظامی، حقوق شهروندی معلق شده و با تقویت روحیه فرمان‌برداری، لطمات شدیدی به دموکراسی وارد می‌شود؛ از نظر فکری نیز، مردم را از اندیشیدن به نابرابری ثروت باز داشته و اندیشه‌ی آنان را، به امور "والاتری" مانند میهن‌پرستی منحرف می‌کنند.

در سیستم سرمایه‌داری، یکی از ابزارهای بسیار مهم برای کنترل اجتماعی، تقویت خصلت‌های مال‌اندوزی و ایجاد چشم و هم‌چشمی است که انگیزه ایجاد این خصلت‌ها، تقویت محافظه‌کاری سیاسی در مردم است. به این صورت که طبقه‌ی مرفه، با مصرف متظاهرانه و افسار گسیخته‌ی خویش، از طریق تبلیغات، به عنوان الگویی برای مردم در می‌آیند و توده‌ی مردم نیز، برای کسب اعتبار، که در سرمایه‌داری حاصل‌میزانی از ثروت و قدرت است، به صورت انفرادی به تکاپو می‌افتند.

هدف غایی مال‌اندوزی، کسب اعتباری بالاتر از دیگران است. فرد، تا زمانی که پایین‌تر از دیگران است، از وضع خود ناراضی است و زمانی نیز که از نظر مالی، در حد اطرافیان قرار می‌گیرد، به فکر جلو زدن از آنها در ثروت است و به این طریق، چشم و هم‌چشمی برای افزودن به ثروت، هرگز به پایان نمی‌رسد. در این مسیر، کارگران برای بهبود وضع کار و درآمدشان، تصور می‌کنند که باید کارفرمایان را راضی نگه دارند و هیچ اعتراضی به نظم موجود نکرده و طالب تغییر اساسی نباشند.

در پایان، می‌توان این گونه نتیجه‌گیری کرد که سرمایه‌داران، برای حفظ وضع موجود، از دو ابزار ایدئولوژیکی:

- 1- انضباط فرهنگی، یعنی تحریک ملی‌گرایی و ایجاد شرایط جنگی
- 2- کنترل اجتماعی، یعنی ترویج مصرف‌گرایی و تشویق چشم و هم‌چشمی استفاده می‌کنند.

منابع:

- نظریه طبقه‌ی تن آسا: وبلن
- تکامل نهادها و ایدئولوژی‌های اقتصادی، ای.ک. هانت

گزارشی کوتاه از

خشونت علیه زنان

در کارگاه‌های پوشاک

راهروهای باریک، محیط پر از تکه پارچه‌ها و توپ‌های نخ، پنجره‌های پوشیده از کاغذ و دستگاه‌های چرخ خیاطی و برش، اتوی بخار و بسته‌های بزرگ پوشاک، به زور جایی را برای رفت و آمد گذاشته‌اند. ساعت هفت و نیم تا هشت صبح که می‌آیی، حجم سنگین کار را می‌بینی که گویی هر لحظه بیشتر و بیشتر می‌شود. می‌بینی که چگونه دست‌های یخ بسته، پر از تاول و بریده بریده برای بقا، چون بخشی از یک ماشین در کار فرو می‌روند. می‌بینی چشم‌های خسته و در هم رفته را، که زور از هم باز شدن ندارند، اما تنها برای زنده ماندن باز می‌مانند و می‌بینی پاهایی را که دیگر طاقت ایستادن ندارند. دقیقه‌ای از صدای برش، اتو و بسته‌بندی لباس‌ها کم نمی‌شود و از بدو ورود، باید هر کاری را سر پا و بدون نشستن انجام دهی، انگار به نشستن حساسیت خاصی دارند. تا می‌آیی به خودت بجنبی، همان 30 یا 40 دقیقه وقت ناهار هم تمام می‌شود و باز ایستادن و ایستادن. گوشه‌های سقف را که نگاه می‌کنی، دوربین‌های مدار بسته را می‌بینی که بر روی دیوارها، پرچ شده‌اند و نظاره‌گر همه چیززند. در باره‌ی دوربین‌ها که پرسیدم، گفت:

"جهت احتیاط است. همه دزدی می‌کنند. خودم با چشم‌های خودم دیدم زن‌ها زیر لباس‌شان قایم می‌کردند و بعد بیرون می‌بردند!"

سفارش‌ها روز افزون است و تعداد کارگران کم. بعد از یکی دو ماه می‌گویند عکس و فتوکپی شناسنامه‌ات را بیاور برای بیمه و بعد از چند ماه، دیگر آنجا نیستی که روی دفترچه بیمه را ببینی. ساعت هفت بعد از ظهر، تازه اول کار بود که اگر می‌خواستی بروی، ده جور بهانه می‌آورد که این را و آن راف انجام بده، بعد برو. ساعت نه، انگار از سلول انفرادی آزاد می‌شوی. هوای تازه را تنفس

می‌کنی و خستگی را پس می‌دهی. تازه آن موقع است که هیچ ماشینی برای برگشت به خانه، در ایستگاه‌ها پیدا نمی‌شود.

در اینجا تقسیم کاری برای کار کارگران وجود ندارد و هرکس به محض اینکه کارش تمام می‌شود، باید به سراغ کار نیمه‌تمامی برود که هنوز، آنسو باقی مانده است. صاحب کارگاه، هر چند دقیقه یک بار، سرک می‌کشد تا خودش همه چیز را از نزدیک ببیند. هنوز بخشی از کار برش پارچه‌ها را، خودش انجام می‌دهد.

مادر و دختری را می‌بینی که با تمام قوای خود، کار می‌کنند و لحظه‌ای دست از کار نمی‌کشند.

برای دختران و زنانی که ابراز نیاز بیشتر می‌کنند، اولویت قائل بود. زنانی که در تنگنا هستند و فشارهای روز افزون زندگی، چاره‌ای جز تن دادن به چنین شرایط رقت‌باری، جلوی پای شان نمی‌گذارند؛ بی‌آنکه حرفی بزنند و اعتراض کنند، سر به زیر و با تمام توان کار می‌کنند، اما هیچ دریافت نمی‌کنند. دریافت حقوق بر حق‌شان، تنها در شرایطی است که صاحب کارگاه، در برابر آنان می‌گذارد...

دختر هفده سال بیشتر ندارد، صبح‌ها کار می‌کند و بعد از ظهرها درس می‌خواند. مادر که از شوهرش جدا شده؛ شوهری که تراشکار بود و عصبی و تند مزاج و به قول خودش، حسابی کتک می‌زد و این اواخر هم بیکار شده بود؛ حالا به دنبال فراهم کردن پولی برای خانه و گذران زندگی است. دخترش، هم کار کارگاه را انجام می‌دهد و هم کار حسابداری را.

همین اواخر که از آنجا بیرون آمدم، صاحب کارگاه اخراجش کرده بود و به جایش دختر جوان 28 یا 29 ساله‌ای آمده بود که فقط کار حسابداری را انجام می‌داد. بعد از مدتی کوتاه، او را هم اخراج کرد و دو منشی خانم آورد که مدام با آنها

گرم می‌گرفت. صاحب کارگاه، معیارهای خاصی برای انتخاب کارگران زن داشت که تقریباً در میان همه‌ی صاحبان کارگاه‌ها، با کمی بالا و پایین، یکسان است.

زنی 37 یا 38 ساله از اسلام شهر به اینجا می‌آید. به قول خودش، بیشتر راه را پیاده‌گر می‌کند. وقتی صحبت می‌کند، زبانش می‌گیرد؛ می‌گوید همه مرا مسخره می‌کنند. سخت و ماشین‌وار، کار می‌کند. راس ساعت هفت و نیم، در کارگاه است. برادرش هم عصرها، پس از نوبت کار صبح در یک کارخانه در حوالی اسلام شهر، به اینجا می‌آید و تا ساعت یازده شب، در کارگاه هستند. از صبح تا شب، برای نزدیک به 16 ساعت کار طاقت‌فرسا، تنها 270 هزار تومان دریافت می‌کند.

پای چرخ برش، علیرضا پسری شانزده-هفده ساله ایستاده است که ترک تحصیل کرده و به امید کاری دائمی آمده؛ هر کاری که باشد انجام می‌دهد. هیچ فرصتی را برای نشان دادن لیاقت خود از دست نمی‌دهد. زمانی که می‌خواستم بروم، به من گفت به نفع توست که اینجا بمانی. ما را برای بعد از عید نگه می‌دارد.

حسین هم سن علیرضا، کارگر دیگری است که زمانی، پدرش با چند نفر دیگر، کارگاهی داشتند و بعد که ورشکسته می‌شوند، پدرش در کارگاهی همان نزدیکی مشغول به کار می‌شود. خود او هم ترک تحصیل کرده و به اینجا آمده است. شنیدم که بعد از عید، هر دو را بیرون انداختند. چرا؟ چون تا اواسط پاییز، نیازی به کارگر نبود. در این فاصله‌ی زمانی، سفارش کار محدود است و نیاز زیادی به کارگر ندارند.

برای دختران و زنانی که ابراز نیاز بیشتر می‌کنند، اولویت قائل بود. زنانی که در تنگنا هستند و فشارهای روز افزون زندگی، چاره‌ای جز تن دادن به چنین شرایط رقت‌باری، جلوی پای شان نمی‌گذارند؛ بی‌آنکه حرفی بزنند و اعتراض کنند، سر به زیر و با تمام توان کار می‌کنند، اما هیچ دریافت نمی‌کنند. دریافت حقوق بر حق‌شان، تنها در شرایطی است که صاحب کارگاه، در برابر آنان می‌گذارد:

موجبات فراهم شدن چنین شرایطی را به وجود آورده، پی ببریم. پی می بریم که علل و عوامل شکل گیری رشد و تداوم خشونت علیه دختران و زنان در محیط های کار چیست؟ و پی می بریم که چگونه و تحت چه شرایطی، می توان از این اوضاع رقت انگیز و فلاکت بار رهایی یافت و آینده ای بدون هیچ گونه ستم انسان بر انسان و استثمار انسان از انسان را، رقم زد.

در شماره های بعدی، به این موضوع خواهیم پرداخت.

است. حالا بعد از ظهرها می رود مدرسه و صبح ها هم اینجاست. نزدیک سه سال است که اینجا هستم. هر روز، صبح زود می آیم و شب می روم، ولی فقط 150 هزار تومان می گیرم که بیشتر، مخارج رفت و برگشت و غذاست. عصرها دم رفتن کارگراها، مخصوصا وقت هایی که یکی دو نفر بیشتر نیستیم، صاحب کار خیلی به اینجا سرک می کشد. حرف هایش گل می اندازد و بلند بلند می خندد. وقتی هم کسی نیست، می آید کنار دست ما می ایستد. مرتب چرت و پرت تعریف می کند. راستش را بخواهید،

کار مجانی یعنی ساعات بیشتری در کارگاه کار کردن و اینکه هیچ اعتراضی از وضع موجود در کارگاه نداشته باشند و در مقابل چند ماه حقوق دریافت نکردن و نداشتن بیمه و حق شکایت، حرفی نزنند. اگر بپذیرند، این تازه اول کار و راه است. سپس سایر خواسته ها مطرح می شود.

درخواست ارتباط جنسی، پس از آن همه فشار و سرکوب، کمترین چیز است! باید قبول کنند که حتا به همراه صاحب کارگاه، به مسافرت بروند و یا به خانه ای او برای کار مجانی (تمیز کردن خانه و... و البته ارتباط جنسی) وقتی

اعتصاب مشکن

هر که شد کارگر از خویش ندارد چیزی جز توانی که فروشد به فی ناچیزی

وان که دارد کم و بیشی ز تملک ای کاش نکند کار به مزد کم و وهن انگیزی

من اگر کارگری پیش نمودم ناچار از گل روی تو مزدم همه شد پاییزی

مزد ماهانه کمک خرج تو باشد اما بهر من، مسکن و نان است و اگر شد دیزی

سودها برده ز کار و حق ما را خوردند ما خروشیم چو سیلی، تو شکر می ریزی

چاه سرمایه ندارد ز خود آبی، ای دوست چشمه ای کار رسانید به سود آمیزی

لیک آنگه که زنی چوب حراجی بر کار خالق فاجعه هستی به گلو چون تیزی

اعتصاب مشکن، یاور فردات منم یاورم باش در این رزم، ز چه می پرهیزی

خیلی شرمنده ام. نمی توانم بگویم... اگر چیزی بهش نگوئید، تعریف می کنم، چون اگر بفهمد اخراج مان می کند؛ با این که چند سال است که می شناسمش. نه فقط از من، به خصوص از دخترهای جوان، چیزهای عجیب و غریب می خواهد. مثل اینکه باید با هم بیرون بروند یا با هم بروند مسافرت. که اگر حرفی روی حرفش بزنند، یا آنکه نخواهند بروند، کم کم دعوا و توهین و فحاشی شروع می شود و آخر سر هم، بیرون انداختن است....

مسافرت. که اگر حرفی روی حرفش بزنند، یا آنکه نخواهند بروند، کم کم دعوا و توهین و فحاشی شروع می شود و آخر سر هم، بیرون انداختن است. اگر کسی راه بیاید، او را تا شب نگه می دارد تا با هم بیرون بروند و... حقوق ها را دیر می دهد و همه اش می گوید دارم ضرر می دهم..."

اینها را که می گفت، اشک از گوشه ای چشم های قرمز و خسته اش به زمین می ریخت و احساس تنهایی می کرد. نمی توان این همه را دید و هیچ نگفت و گوشه ای ایستاد و نظاره گر بود.

سوءاستفاده جنسی، چون بخشی از روابط کاری در آمده و رسم معمول سوداگران برای سوءاستفاده های بعدی و به طور کلی استثمار (بهره کشی) روز افزون است. با نگاهی دقیق و مشاهده ای همه جانبه مسایل جاری در کارگاه ها و به طور کلی محیط کار، می توان به آنچه که

نه فقط از من، به خصوص از دخترهای جوان، چیزهای عجیب و غریب می خواهد. مثل اینکه باید با هم بیرون بروند یا با هم بروند مسافرت. که اگر حرفی روی حرفش بزنند، یا آنکه نخواهند بروند، کم کم دعوا و توهین و فحاشی شروع می شود و آخر سر هم، بیرون انداختن است....

با آنها حرف می زد، هزار قسم و آیه می دادند که چیزی به کسی نگویم. مطمئن که شدند، گویی سدی شکسته شد و سیلی به راه افتاد:

"شوهرم خیلی خیلی عصبی بود. با هر حرفی دعوا می کرد و کتک کاری شروع می شد. سریع از کوره در می رفت. از چند سال

پیش هم که کارها کم شده بود، کمتر سر کار می رفت. حالا هم که بیکار شده و خانه نشین. به هر چیزی گیر می داد. اذیت می کرد و فحش می داد. چند سالی بود که من آرایشگری یاد گرفته بودم و کار می کردم. بعد از مدتی دیگر نگذاشت سر آن کار هم بروم. خیلی خسته شده بودم. فشار زندگی بود و مخارج تحصیل و خورد و خوراک بچه هایم. سر کار که نرفتم، آن کار را هم از دست دادم. تا اینکه از فرط خستگی و آزار و اذیت، راضی شدم که طلاق بگیرم. رفتم سراغ کار، تا اینکه در یک کارگاه کوچک لباس استخدام شدم. یکی از کارگرهای اینجا که به کار خود وارد بود، به قولی هم حرفه ای بود، ضمن اینکه ارث و میراثی بهش رسیده و سرمایه ای به هم زده بود، یک طبقه اجاره کرد، وام گرفت و من هم چون سابقه و تجربه داشتم، آمدم اینجا. دخترم را هم آوردم. چون رفته دوره دیده، حسابداری هم بلد

